

فطرت و اخلاق از منظر امام خمینی (س)

حکیمه دبیران^۱

چکیده: پیامبر اکرم (ص) که مشرف به خطاب و اِنک کَلَمَی خُلُقِ عَظِیْم و بعثت مَنَتی بزرگ از جانب پروردگار بر بندگان است، می‌فرماید که من برای کامل کردن مکارم اخلاق به رسالت مبعوث شدم. فرمایش آن حضرت این نکته دقیق و قابل توجه را به ذهن متبادر می‌کند که فطرت و دین الهی بر اساس اخلاق استوار است و استاد بزرگ اخلاق، امام خمینی نیز علاوه بر توصیه‌های مکرر، بخشی از شرح حدیث بیست و نهم در کتاب وزین شرح چهل حدیث را به بیان ارزش و اهمیت خصلت‌های نیکوی انسانی و مکارم اخلاقی اختصاص داده‌اند. در مقاله حاضر پس از بیان معانی فطرت و ارتباط آن با اخلاق، به تبیین دیدگاه حضرت امام خمینی در این امر پرداخته می‌شود. ایشان که اصلاح جامعه و سوق بشر به سوی سعادت را مقصد اصلی آفرینش می‌دانند، از بیم آنکه مبدا تصور فطری بودن اخلاق، موجب ناامیدی گرفتاران سوء خلق شود و در صدد علاج برنمایند، به صراحت درمان پذیر بودن هر خلقی را، اگر چه ملکه شده باشد، چنین بیان می‌فرمایند که مقصود از طبیعی بودن و فطری بودن خلقی، آن نیست که ذاتی غیر قابل تغییر است، بلکه جمیع ملکات و اخلاق نفسانی، تا نفس در این عالم و در تحت تصرف زمان و تجاند واقع است، قابل تغییر است. و انسان می‌تواند جمیع اخلاق خود را متبائل به مقابلات آنها کند. ایشان همچنین در فصلی با عنوان «مبادی محاسن اخلاقی و مساوی آن»، به نظر علمای فن اخلاق که مجموع فضایل نفس را در تحت چهار جنس حکمت، عفت، شجاعت و عدالت بر شمرده‌اند، اشاره می‌فرمایند تا شوق تخلُّق به اخلاق الهی را در سالکان راه و حتی غافلان نا آگاه ایجاد نمایند.

کلیدواژه‌ها: فطرت، اخلاق، امام خمینی، اخلاق نفسانی، ملکات.

مقدمه

فَأْتِمُمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (روم: ۳۰-۳۲).

معنای فطرت

در فرهنگ‌های لغت «فطرت» به معنای «آفرینش، ابداع و اختراع، خمیره، سرشت، جبلت، صفت طبیعی انسان، دین، سنت و الجبله المتهیته لقبول الدین» آمده است (ر.ک: دهخدا: ۱۳۴۳؛ معین ۱۳۵۳؛ معلوف ۱۹۷۳). در *اقترب الموارد* علاوه بر این معانی به صفتی که موجود در آغاز خلقتش بدان متصف می‌شود تعبیر شده است: در جلد سوم که تکمله آن است، مترادف شرعه و ملة آمده است (شرتونی ۱۸۸۹ ج ۲: ذیل ماده). در *صحاح* آمده است: «الفطرة»، بالكسر، الخلقه. و تواند بود که این فطرت مأخوذ باشد از «فَطَرَ» به معنای «شقّ و پاره نمودن»، زیرا که «خلقت» گویی پاره نمودن پرده عدم و حجاب غیب است. در *دائرة المعارف* فرید وجدی اشاره‌ای به معنای دین برای فطرت نشده، و فقط آمده است که فطرت خلقتی است که انسان بر آن آفریده شده است (وجدی ۱۹۲۱ ج ۷: ۳۱۱). کلمه فطرت، بر وزن فعلت، به معنای نوعی از خلقت است و فِطْرَة الله، به صدای بالا خوانده می‌شود، چون در مقام واداری شنونده است، و چنین معنا می‌دهد که «جان تو و جان فطرت». بنابراین در جمله مزبور اشاره است به اینکه این دینی که گفتیم واجب است برای آن اقامه وجه کنی، همان دینی است که خلقت بدان دعوت و فطرت الهیه به سویش هدایت می‌کند (علامه طباطبایی ۱۳۷۶ ج ۱۶: ۲۸۲)... معرفت ربوبیت نیز فطرت همه است. چنانکه گفت باری تعالی: (وَلَكِنَّهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (عنکبوت: ۶۱)، و گفت: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰) و به برهان عقلی و تجربه معلوم شده است که این به پیغامبران مخصوص نیست (غزالی ج ۱: ۳۱-۳۲).

اشاره اجمالی به نظر علمای دین در چگونگی فطرت

مفسران و پژوهشگران آیات قرآن، ضمن شرح آیه سی‌ام سوره روم، هم به معنی لغوی فطرت اشاره کرده‌اند و هم با بهره‌گیری از مفهوم این آیه و آیات بعد و نیز استناد به احادیث و روایات، نظر خود را در مورد کیفیت فطرت و ارتباط آن با اخلاق و افعال انسان بیان کرده‌اند.

اگر چه مقصود ما بحث درباره «فطرت و اخلاق» از دیدگاه حضرت امام خمینی است، ولی نگاهی اجمالی به تفاسیر گوناگون نیز ضروری می‌نماید. لذا با استناد به تفسیر المیزان که بی‌شک از تفاسیر پیشین بهره برده است، همچنین بعضی از تفاسیر روایی و عرفانی اهل تشیع و تسنن، نکاتی مد نظر قرار می‌گیرد، سپس به تبیین آرای عارف بزرگوار، امام خمینی، پرداخته می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی بحث مستوفایی در این باب دارد و پس از نقل چند روایت از حضرت امام جعفر صادق^(ع) و امام محمد باقر^(ع) در اینکه «فطرت، دین حنیف ولایت است، فطرت دین توحید است و فطرت عبارت است از لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین ولی الله» نظر خویش را بر مبنای تأیید و تشریح آن می‌آورد: معنای اینکه فرمود فطرت عبارت است از این سه شهادت، این است که هر انسانی مفطور بر اعتراف به خدا است، و به اینکه شریک ندارد، زیرا با وجدان خود درمی‌یابد که به اسبابی احتیاج دارد که آن اسباب نیز سبب می‌خواهند و این همان توحید است. و نیز مفطور بر اعتراف بر نبوت نیز هست، زیرا به وجدان خود احساس می‌کند که ناقص است، و این نقص او را نیازمند به دینی کرده که تکمیلش کند، این همان نبوت است، و نیز مفطور بر ولایت و اعتراف به آن نیز هست، برای اینکه به وجدان خود احساس می‌کند، که اگر بخواهد عمل خود را بر طبق دین تنظیم کند، جز در زیر سایه سرپرستی و ولایت خدا، نمی‌تواند و فاتح این ولایت در اسلام همان علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - است (علامه طباطبایی ۱۳۷۶ ج ۱۶: ۲۹۵).

مرحوم صفی در تفسیر منظوم عرفانی خود با اشاره به آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (اعراف: ۱۷۲) خلقت همه را بر توحید می‌داند و می‌فرماید:

خلق مفطورند بر دین السست	که بدند از روی فطرت حق پرست
بازشان بر فطرت ار بنهی تمام	هست بر توحیدشان میل و مقام
عقل و دین با هم همانا توأمند	خلق از حق، در نهاد آدمند
همچنین با عقل و دین آمد بشر	از خدا در فطرت، از روی نظر
پس شدند از کیش اصلی منحرف	عقل ها و کیش ها شد مختلف
دین فطری دین اسلام است و بس	طفره از توحید نبود بهر کس
چون نماز آمد به توحیدت دلیل	ترک آن نبود پسند اندر سبیل

(صفی علیشاه بی تا ج ۲: ۸۲۹)

میبدی در نوبت ثانیه کشف الاسرار ضمن تفسیر آیه فطرت، حدیث معروف نبوی (ص) مبنی بر ولادت هر مولودی بر فطرت آورده است. سپس با توجه به نظر محققان شرح آن را چنین می آورد که هر مولودی بر عهد و پیمان «الست» و اقرار به وحدانیت پروردگار آفریده می شود، اما تحت تأثیر عوامل مختلف به راه های دیگر کشیده می شود و چه بسا با وجود ایمان فطری، به کفر گراید. همچنان که خداوند می فرماید من بندگان خود را حنیف و حق گرا آفریدم، پس شیاطین آنها را فریب دادند و از دینشان برگرداندند (میبدی ۱۳۶۱ ج ۷: ۴۵۱):

حضرت امام خمینی یازدهمین حدیث کتاب اربعین حدیث را به حدیث منقول از زراره در شرح آیه «فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰) اختصاص داده است و می فرماید: «زراره گوید پرسش کردم از حضرت صادق، علیه السلام، از فرموده خدای تعالی... فرمود: «خلق کرد ایشان را همگی بر توحید» (امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۷۹) و سپس می فرماید:

بدان که مقصود از فطرت الله، که خدای تعالی مردم را بر آن مفسور فرموده، حالت و هیئتی است که خلق را بر آن قرار داده، که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آنها بر آن مخمر شده است. و فطرت های الهی، چنانچه پس از این معلوم شود، از الطافی است که خدای تعالی به آن اختصاص داده بنی الانسان را از بین جمیع مخلوقات، و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این گونه فطرت هایی که ذکر می شود نیستند، یا ناقص اند و حظ کمی از آن دارند.

و باید دانست که گر چه ... فطرت را تفسیر به «توحید» فرمودند، ولی این از قبیل بیان مصداق است؛ یا تفسیر به اشرف اجزاء شیء است؛ چنانچه نوعاً تفاسیر وارده از اهل عصمت، سلام الله علیهم، از این قبیل است؛ ... و دلیل ... آن است که در آیه شریفه «دین» را عبارت از فطرت الله دانسته، و دین شامل توحید و دیگر معارف شود. و در «صحیحته» عبدالله بن سنان تفسیر به «اسلام» شده. و در «حسنه» زراره تفسیر به «معرفت» شده. و در حدیث معروف «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»، در مقابل «تهود» و «تنصر» و «تمجس» ذکر شده (امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۰).

با توجه به نظر امام خمینی در مورد شامل بودن تعبیر «دین» بر «توحید» و «معرفت» که در باب فطرت گفته شده، نگاهی به معانی «دین»، ما را به مقصود اصلی این مقال که ضرورت ابراز و اظهار صفات حسنه و نیز تخلُّق به اخلاق الهی برای حفظ فطرت است، رهنمون می‌گردد.

معنای دین و دین فطری

در لغت نامه دهخدا^۱ به نقل از فرهنگ‌های لغت عربی و فارسی برای «دین» معانی بسیاری آمده است. از آن جمله است: اسلام، کیش، صبغه، طریقت، شریعت، طاعت، جزا و مکافات، ملت، حساب، قهر و غلبه، خواری، بیماری، سیاست، تدبیر، قضا، رفعت و سلطان و حکم و ملک، عادت، سیرت، بارانی که در جای خاص پیوسته بارد و عادتش به همان جا باریدن گردد، حال، توحید، پرهیزکاری، عبادت و تمامت چیزی که بدان پرستش خدا کرده شود.

علاوه بر این معانی در لغت نامه دهخدا^۱ از کشف اصطلاحات الفنون چنین آمده است: دین در اصطلاح، وصفی است الهی که صاحبان خرد را به اختیار خود به سوی رستگاری در این دنیا و حسن عاقبت در آخرت می‌کشاند و بدین معنا شامل عقاید و اعمال می‌گردد (دهخدا ۱۳۴۳).

در حاشیه برهان قاطع^۲ به تصحیح مرحوم دکتر معین آمده است که: در گات‌ها و دیگر بخش‌های اوستا مکرر کلمه «دئنا» آمده است. دین در گات‌ها به معانی مختلف «کیش، خصایص روحی، تشخیص معنوی و وجدان» به کار رفته است. به معنی اخیر «دین» یکی از قوای پنجگانه باطن انسان است (خلف تبریزی ۱۳۴۲ ج ۲: ۹۱۶).

به کدام دین در آیه فطرت اشاره می‌شود؟

در تفسیر منهج الصادقین^۳ آمده است که امر «أقم» به حضرت رسالت موجب امر او است به امت، یعنی باید که همه بندگان بر دین اسلام ثابت قدم شوند و بر آن استقامت و مداومت نمایند و به هیچ وجه از آن روی نگردانند.

«فطرة الله» که به قولی از باب اغراء منصوب است، یعنی ألزمو فطرة الله (ملازم شوید خلقت خدای را که دین اسلام است). یعنی پیروی کنید دین درست و راست را که دین اسلام است. یا فطرة، مصدر فعلی است که ما بعد آن دال بر آن است (ر.ک: کاشانی)، یعنی «فَطَرَ اللهُ الْفِطْرَةَ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» یعنی آفرید خدا آفریدن ملت، شریعت و دینی که خلق فرموده مردمان را بر آن.

خداوند خطاب به حضرت پیغمبر (ص) می‌فرماید: «فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» (روم: ۳۰). پس متوجه گردان روی خود را به جانب دین، در حالی که به آن تمایل داری. «الدِّينِ» یعنی دین مورد نظر، دین شناخته شده، دین اسلام، همان دین که می‌دانی. و ظاهراً لام در «الدِّينِ» لام عهد باشد. در نتیجه مراد از «دین»، دین اسلام خواهد بود (علامه طباطبایی ۱۳۷۶ ج ۱۶: ۲۸۳).

مؤید این امر آیات دیگری است که فقط اسلام را دین خدا و شایان پذیرش برمی‌شمارد: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ» (آل عمران: ۸۳) «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (آل عمران: ۸۵)؛ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (حج: ۷۸).

چنانچه مجال بحث درباره معانی اسلام در سطح وسیع و دیگر مشتقات «سلم» باشد، نسبت میان فطرت، خلقت، صفات و ویژگی‌های انسان، امانت الهی، عبادت، تسلیم، سلامت نفس، دین و اخلاق قابل توجه خواهد بود. اجمالاً می‌توان گفت در فرهنگ‌ها «اسلام»، هم به معنی نام آخرین دین و هم به معنی گردن نهادن به دین حق و خالص و بی‌پیرایه و یک رنگ گشتن با خدا و برای خدا آمده است.

خداوند شرط پذیرش اعمال و اعطای اجر از جانب خود به پیروان همه ادیان را ایمان به خدا، ایمان به روز رستاخیز، و عمل صالح بر شمرده است «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۶۲).

پس دین خدا یکی است و فطری، یعنی خداوند از بدو خلقت بشر، او را به تشریف «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: ۷۰) اشرف مخلوقات و خلیفه خود در زمین و شایان تمجید و تکریم از جانب ملائکه قرار می‌دهد. لذا متناسب با این خلقت و برازنده این فطرت و آفرینش، دینی شریف، دینی قیم، فطرت و آیینی شایسته این وجود، فرا راهش می‌گذارد، ذات و سرشت و فطرت او را شریف، حنیف، حق‌گرا و متخلّق به خوی الهی می‌آفریند. سرّ تعالی و تکامل انسان را در وجودش نهاده، روش و آیینی برای او در نظر می‌گیرد که همیشه راهنما و مایه هدایت او باشد.

پس از بیان فطری بودن دین و اینکه سنّت و راه و روش تکامل انسان یکی است و در حقیقت راه و روش و دین و فطرت متناسب با خلقت و آفرینش و فطرت بشر، همان حق‌گرایی و دین اسلام است، با توجه به این مهم که آفرینش خدا تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد، «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ

تَبْدِيلًا» (احزاب: ۶۲) سَنَّت و روش متناسب با خلقت و فطرت او که در نهادش نهاده شده است نیز تغییر نمی‌پذیرد، یعنی حال که این «خلق» یعنی بشر، اشرف مخلوقات است، باید روش و سَنَّت و شریعتی شریف داشته باشد و حتماً برای حفظ کرامت انسانی همیشه و همه جا بر همین نهج باشد، زیرا از طرفی خداوند می‌فرماید روش و سَنَّت شایسته وجود انسان فقط دین قیَم و دین حنیف است و از طرف دیگر می‌فرماید خلقت خدا تغییر پذیر نیست. پس دین الهی فقط یکی است، «فطرة الله و صبغة الله»، تنها راه تعالی و تکامل همیشگی بشر است. مولانا می‌فرماید:

صبغة الله چیست؟ رنگ خمّ هو بیسه‌ها یک رنگ گردد اندر او

اگر زنگار نسیان و غفلت از دل‌ها زدوده شود، حقیقت آشکار گردد. حافظ لسان الغیب فرماید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

این امر یادآور میثاقی است که پروردگار با همه بندگان خویش بست، به مصداق آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (احزاب: ۱۷۲) یعنی به خواست خدا دین و روش متناسب با فطرت خود را شناختند و با پاسخ «بلی» با آفریننده خود عهد بستند که در صراط مستقیم در بند بندگی حق باشند و از آن عدول نکنند.

عهد الست به یاد آریم پیمان دوست به پا داریم گر یار تازه کند پیمان، گویندگان بلی باشیم در بیان وجوب اطاعت از امر خالق و لزوم ثابت ماندن بر دین فطری، و به تعبیر دیگر نگهداری فطرت، مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید:

جامعه انسانی هرگز نمی‌تواند اجتماعی زندگی کند، مگر دارای اصولی علمی و فروعی و قوانینی اجتماعی باشد و آن قوانین را محترم بشمارد و نگهداری بر آن بگمارد، تا آن قوانین و فروع را حفظ کند و نگذارد از بین برود (علامه طباطبایی ۱۳۷۶ ج ۱۶: ۳۰۲).^۱

۱. برای روشن تر شدن امر می‌توان مثالی ساده آورد: یک کارخانه بزرگ نمونه‌ای از ماشین سواری را به بازار عرضه می‌کند و مطابق ویژگی‌های آن که خود سازنده می‌داند چیست برنامه کار و دستورالعملی ارائه می‌نماید، درواقع دارندگان آن کالا بدون هیچ اظهار نظری، تمام قواعد و دستورات سازنده را باید اجرا کنند، دستوراتی که مقدار سوخت و چگونگی استفاده و تعمیر ماشین را بیان می‌کند. مسلم است که مصرف کننده باید مطابق این دستورات

خداوند متعال که کمال مطلق است، می‌فرماید: بنده من! تو را به نهجی خلق کردم که می‌دانم برنامه کار و زندگی تو چگونه باید باشد، برای پرورش روح و جسم تو روش و دستور و آیین ویژه‌ای قرار دادم که تو را به کمال معرفت رساند: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» (طه: ۵۰). فطرت و ساخت بدن تو بر اساس هدایت فطری و مقتضای فرمان «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» (طه: ۸۱) است، یعنی متناسب با خلقت تو خوراک پاک را مقرر کردم و تو را از خوردن بعضی چیزها منع کردم، یک ماه از سال را ایام آرامش و استراحت این بدن و آزمون اخلاص تو قرار دادم «صوموا تصحوا». اگر بر شیوه صحیح رفتار کردی، به سلامت خود کمک کرده‌ای، و گرنه گرفتار ملال خواهی شد. همچنین برای امرار معاش تو نیرویی در وجودت نهادم که به حکم «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ» (نجم: ۳۹) سراسر روز را به مصداق «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (نجم: ۱۱) در کار و کوشش باشی، و شب را مایه آرامش و هنگام خواب و استراحت قرار دادم. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا» (فرقان: ۴۷). همچنین برای پرورش روح تو و اینکه عهد و پیمان دیرینمان را به فراموشی نسپاری و در تشخیص راه درست از نادرست و طی طریق به مقتضای فطرت و دین حنیف کوشا باشی، پیغمبری در درون تو به نام «عقل» قرار دادم.

اما در مورد عقل که حضرت علی^(ع) از آن به پیغمبر درون تعبیر می‌فرماید باید گفت باز متناسب با همان فطرت بشری و دین فطری او است. عقل که از آن به نور تعبیر شده است وقتی با هدایت توأم باشد، وقتی منور به آیات قرآن بشود «نور علی نور» است، در تعریف عقل گفته‌اند: «العقل ما عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» عقل آن است که به وسیله آن خداوند را عبادت کنند و بهشت را به دست آورند، یعنی همان وظیفه‌ای که فطرت دارد و همان اثری که دین دارد. در حدیث قدسی آمده است که:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَ مَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ، أَمَا إِنِّي إِنِّي أَحِبُّكَ أَمْرًا وَ إِنِّي أَحِبُّكَ أَنْهِي وَ إِنِّي أَحِبُّكَ أَعْقَابًا وَ إِنِّي أَحِبُّكَ أَنْتَيْبًا (کلینی ۱۳۸۱ ج ۱ باب عقل: ح ۱).

عمل کند و در غیر این صورت هر گونه افراط و تفریط در اجرای برنامه و حتی یک غفلت، عملکرد آن را دچار اختلال می‌کند.

امام خمینی در شرح این حدیث در *مصباح الهدایه* نکات و دقایقی عرفانی آورده اند که مناسب بحث فطرت و بیانگر الطاف الهی در آفرینش انسان است، و به یاری خدا مایه کشف حقیقت می‌گردد: اینکه فرمود «استنطقه» یعنی او را در آفرینش اول با نطق و ادراک آفرید، زیرا علم و ادراک در مبادی عالیه و مخصوصاً در عقل که نخستین تعین است، عین ذات آنهاست. این معنا به توجیهی، مانند آیه شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) است... و این از آن جهت است که انسان مظهر اسم اعظم الله است. عقل نیز مظهر علم حق است (امام خمینی ۱۳۸۱: ۷۱).

اطاعت بی چون و چرای عقل از اوامر الهی، در بدو خلقتش، همانند پیمان «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ» (احزاب: ۱۷۲) حجت را بر بندگان تمام می‌کند، یعنی برای بنده عاشق و سالک عاقل هیچ شکی نمی‌ماند که اطاعت و تسلیم در برابر خدای یکتا، صفت فطری و جبلی عقل است. یعنی عقل به طور فطری و ذاتی و در حالت سلامت نفس و بی‌آلایشی، اوامر پروردگارش را که متناسب با فطرت اوست، انجام می‌دهد.

همچنین خداوند متعال به مشیت بالغه خویش متناسب با هر زمان و مکان پیامبرانی از نوع خود بندگان مبعوث فرمود، تا چراغی فرا راه آنان قرار دهند، و از ظلمت جهل به در آورند، و به حکم «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (ابراهیم: ۵) هر یوم‌اللهی، به ویژه یوم الله اَلَسْتُ را به یادشان بیاورند.

اطاعت پیامبران از اوامر الهی همچون اطاعت عقل از عقل آفرین و نشانه سلامت فطرت ایشان است. ذکر صفت فرمان برداری حضرت ابراهیم^(ع) و بیان آیه «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره: ۱۳۱) مشعر به همین معنی است و در نتیجه اطاعت و پیروی سایر بندگان از اوامر پیامبران، نشانه سلامت فطرت آنان است.

دین و کمال انسان

دین چیزی به غیر از سنت حیات و راه و روشی که بر انسان واجب است پیشه کند تا سعادت مند شود نیست. پس هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی ندارد مگر «سعادت». همچنانکه تمامی انواع مخلوقات به سوی سعادت خود و آن هدفی که ایده آل آنهاست هدایت فطری شده‌اند. بنابراین انسان نیز مانند سایر انواع مخلوقات مفسور به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص خود و رفع حوائجش هدایت نموده و آنچه را که برای او نافع است و آنچه را که برایش ضرر دارد ملهم

کرد و فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۷-۸)؛ (علامه طباطبایی ۱۳۷۶ ج ۱۶: ۲۸۲).

امام خمینی نیز در سی و نهمین حدیثی که نقل و شرح کرده‌اند، مباحثی درباره «خیر» و «شر» و کیفیت اجرای خیر و شر به دست بندگان آورده‌اند، که اشاره به بعضی نکات آن به روشن شدن این بحث کمک می‌کند. نخست به خود حدیث که توسط معاویه بن وهب از حضرت صادق^(ع) نقل شده، نظری می‌افکنیم:

قال سمعتُ أبا عبد الله، عليه السلام، يقول إنَّ ممَّا أوحى الله إلى موسى، عليه السلام، وأنزل عليه في التوراة: أتى أنا الله، لا إله إلا أنا. خلقت الخلق و خلقت الخير، و أجرته على يدى من أحب، فطوبى لمن أجرته على يديه. و أنا الله لا إله إلا أنا. خلقت الخلق و خلقت الشر، و أجرته على يدى من أريده، فويل لمن أجرته على يديه.

ترجمه معاویه بن وهب گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود همانا از آن چیزی که وحی فرمود خدا به سوی موسی، علیه السلام، و فرو فرستاد بر او در تورات این بود که «همانا منم خدایی که نیست خدایی مگر من. آفریدم خلق را و آفریدم خوبی را، و جاری نمودم آن را به دو دست کسی که دوست دارم، پس خوشا به حال کسی که آن را جاری ساختم بر دو دست او. و منم خدایی که نیست خدایی مگر من. آفریدم خلق را و آفریدم بدی را، و جاری نمودم به دو دست کسی که اراده نمودم او را، پس وای بر کسی که اجرا کردم آن را بر دو دست او» (امام خمینی ۱۳۸۳: ۶۳۹).

ایشان پس از شرح واژه‌های «اله» و «الله»، با توضیح بیش تری در مورد آفرینش خلق بر فطرت الهی، شرح و تفسیر بخش آخر آیه شریفه، یعنی «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰) را به طور اجمال می‌آورند. ضمناً اگر چه برخی از مفسران این ناآگاهی و ندانستن را نسبت به ویژگی دین، یعنی قیّم و استوار بودن الهی تفسیر کرده‌اند، نظر حضرت امام این است که اکثر آدمی دانند که هر مولودی بر دین حنیف آفریده شده، در واقع ایشان «لَا يَعْلَمُونَ» را به ناآگاهی اکثر مردم از حقیقت فطرت خود تفسیر و تعبیر می‌فرماید:

من معبودم و غیر من معبودی نیست... یا مبتنی بر آن است که دیگری مستحق آن نیست، گرچه به حسب غلط و خطای مردم، معبود واقع شود. یا

آنکه مبتنی بر قول اصحاب قلوب و ارباب معرفت است که عبادت در هر مظهری عبادت کامل مطلق است و انسان به حسب «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» [روم: ۳۰] طالب جمیل علی الاطلاق است، گر چه خود محجوب از این فطرت است و خود را دل بسته به متعین و تعین گمان می کند. و شاید به حسب مناسبت با ذیل حدیث که خیر و شر را به خود نسبت داده، مقصود از «اله» همان مقام الوهیت باشد. و این اشاره به توحید افعالی ... است، ... لا مؤثر فی الوجود الا لله (امام خمینی ۱۳۸۳: ۶۴۰).

آن بزگوار پس از نقل نظر مرحوم مجلسی، و نقد آن و رد عقاید اشاعره و معتزله در باب جبر و تفویض، بر «أمر بین الأمرین» تأکید می فرماید: «امامیه و ائمه آنها در هیچ فعلی از افعال عباد اراده حق را معزول نمی دانند و امر هیچ چیز را مفوض به بندگان نمی دانند» (امام خمینی ۱۳۸۳: ۶۴۱).

به هر حال امام با همان فطرت بیدار، همه امور را در سایه وحدت می نگرد و می فرماید:

بدان که در علوم عالی به وضوح پیوسته که نظام وجود در اعلی مرتبه از کمال و خیریت و اقصی مدارج حسن و جمال است... آنچه از سنخ کمال و جمال و خیریت است از اصل حقیقت وجود خارج نیست، زیرا که جز آن برای چیز دیگر تحقیقی نیست، و معلوم است مقابل حقیقت وجود عدم یا ماهیت است، که هیچیک به حسب ذات و خودی خود چیزی نیستند و بهایی ندارند و بطلان صرف یا اعتبار صرف اند... پس، کلیه کمالات از پرتو جمال جمیل علی الاطلاق است... فهو جمیل فی ذاته و صفاته و أفعاله (امام خمینی ۱۳۸۳: ۶۴۳-۶۴۲).

رابطه اخلاق و فطرت

مؤلف جواهرالادب، ضمن تعریف «ادب» و تقسیم آن به دو نوع طبعی و کسبی، به اخلاق فطری مانند «کرم» و «حلم» اشاره نموده، چنین گوید:

الأدب عبارة عن معرفة ما يحترز به من جميع أنواع الخطأ، وهو قسمان: طبعی و کسبی. فالطبعی ما فطر علیه الإنسان من أخلاق الحسنه والصفات المحموده، كالكرم والحلم. و الكسبی ما اكتسبه بالدرس والحفظ والنظر (هاشمی ۱۳۶۷ ج ۱: ۱۴).

یعنی ادب عبارت است از شناخت آن چیزی که مایهٔ احتراز انسان از انواع خطایا می‌شود و آن بر دو قسم است: «طبعی» و «کسبی». ادب طبعی اخلاق حسنه و صفات نیکویی است که فطری و ذاتی انسان است؛ مانند «بخشش» و «شکیبایی». و کسبی آن است که با خواندن و حفظ کردن و دیدن به دست می‌آورد.

امام خمینی در شرح حدیث بیست و نهم که مضمون آن وصایای رسول اکرم (ص) به امیرالمؤمنین علی (ع) است و حاوی ذکر بعضی از خصال نیکوی انسانی، و بیان آداب نماز، و نتیجهٔ تدبّر و تفکر در قرآن و ادب حضور و ورع و صدق و اخلاص است، پس از تعریف خلق و ارائه نمونه‌هایی از مکرمات های اخلاقی، برخی از آنها را طبیعی و بعضی را کسبی می‌شمارد که بر اثر عادت و معاشرت حاصل می‌شود و مداومت بر آنها موجب ملکه شدن آن خلق در نفس می‌گردد. با توجه به اینکه حضرت ختمی مرتبت (ص) در پایان این سفارش پر ارزش، بر ارتکاب به محاسن اخلاقی و اجتناب از مساوی اخلاقی تأکید فرموده‌اند، تِمْناً عبارت آخر این حدیث، که گویای شیوهٔ حسنهٔ امام خمینی در اکثر وصایای ایشان است، آورده می‌شود:

... و علیک بمحاسن الأخلاق فارتکبها، و مساوی الأخلاق فاجتنبها. فإن لم تفعل، فلا تلومنَّ إلیا نفسک (امام خمینی ۱۳۸۳: ۴۶۷).

بدان که «خلق» عبارت از حالتی است در نفس که انسان را دعوت به عمل می‌کند بدون رویه و فکر. مثلاً، کسی که دارای «خلق سخاوت» است، آن خلق او را وادار به جود و انفاق کند، بدون آنکه مقدماتی تشکیل دهد و مرجحاتی فکر کند، گویی یکی از افعال طبیعی اوست... و تا نفس به واسطهٔ ریاضت و تفکر و تکرر به این مقام نرسد، دارای خلق نشده است و کمال نفس حاصل نگردیده... و علمای اخلاق فرمودند این حالت و خلق نفس، گاهی در انسان، طبیعی است و راجع به اصل فطرت و مربوط به مزاج است، چه در جانب خیر و سعادت، یا شرّ و شقاوت، چنانچه مشهور است بعضی از زمان طفولیت رو به خیرات، و بعضی مایل به شرورند، بعضی به ادنی چیزی غضب کنند و با چیز مختصری وحشت کنند و با سبب کوچکی به فزع آیند، و بعضی به خلاف آنان‌اند. و گاهی این اخلاق نفسانیه استفاده شود به عادات و معاشرات و تدبّر و تفکر. و گاهی ابتدا از روی تفکر و رویه حاصل شود تا ملکه گردد. و در این مقام اختلافاتی نمودند که اشتغال به ذکر آنها و

بحث در اطراف آن از وظیفه این اوراق خارج است و ما را از مقصد اصلی باز می‌دارد (امام خمینی ۱۳۸۳: ۵۱۰).

آنچه قابل توجه است اشاره اجمالی امام به کلیات این مباحث، و پرهیز از پرداختن به جزئیات آنها است. ایشان اصلاح جامعه و سوق بشر به سوی سعادت را مقصد اصلی خویش می‌داند، لذا از بیم آنکه مبدا تصور فطری بودن اخلاق، موجب ناامیدی گرفتاران سوء خلق شود و در صدد علاج برنمایند، به صراحت درمان پذیر بودن هر خلقی را، اگر چه ملکه شده باشد، بیان می‌فرمایند:

باید دانست که مقصود از طبیعی بودن و فطری بودن خلقی، آن نیست که ذاتی غیر قابل تغییر است، بلکه جمیع ملکات و اخلاق نفسانی، تا نفس در این عالم حرکت و تغییر است و در تحت تصرف زمان و تجدد واقع است... قابل تغییر است. و انسان می‌تواند جمیع اخلاق خود را متبدل به مقابلات آنها کند (امام خمینی ۱۳۸۳: ۵۱۰).

همچنین در فصلی با عنوان «مبادی محاسن اخلاقی و مساوی آن»، به نظر علمای فن اخلاق که مجموع فضایل نفس را در تحت چهار جنس حکمت، عفت، شجاعت و عدالت بر شمرده‌اند، اشاره نموده، می‌فرماید:

... «حکمت» را فضیلت نفس ناطقه ممیزه دانسته‌اند، و «شجاعت» را از فضایل نفس غضبیه، و «عفت» را از فضایل نفس شهویه، و «عدالت» را تعدیل فضایل ثلاث شمرده‌اند. و سایر فضایل را به این چهار فضیلت ارجاع کرده‌اند (امام خمینی ۱۳۸۳: ۵۱۱).

امام به همین بسنده کرده، از وارد شدن به تفصیل هر یک از اقسام این فضایل احتراز نموده و ترجیح داده‌اند با تبیین اهمیت مکارم اخلاقی با استناد به حدیث شریف نبوی^(ص) که مٌشعر به هدف غایی بعثت است، شوق تخلّق به اخلاق الهی را در سالکان راه و حتی غافلان ناآگاه ایجاد نمایند. پیامبر اکرم^(ص) که مشرف به خطاب «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴) و بعثت متنی بزرگ از جانب پروردگار بر بندگان است، می‌فرماید که من برای کامل کردن مکارم اخلاق به رسالت مبعوث شدم. فرمایش آن حضرت این نکته دقیق را به ذهن متبادر می‌کند که فطرت و دین الهی بر اساس اخلاق استوار است و استاد بزرگ اخلاق، امام خمینی نیز بخشی از شرح حدیث بیست و نهم مذکور را به بیان ارزش و اهمیت مکارم اخلاقی اختصاص داده، چنین می‌فرماید:

به موجب حدیث منقول از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله: بعثت لانتهم مکارم الأخلاق، غایت بعثت و نتیجه دعوت خاتم الانبیاء، صلی الله علیه و آله، اکمال مکارم اخلاق است. و در احادیث شریفه مجملاً و مفصلاً به مکارم اخلاق بیش از هر چیز، بعد از معارف، اهمیت دادند. و ما پس از این بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم ان شاء الله. و اهمیت آن بیش از آن است که ما از عهده حقی بیان آن برآییم، این قدر معلوم است که سرمایه حیات ابدی آخرت و رأس المال تعیش آن نشسته حصول اخلاق کریمه است و اوصاف به مکارم اخلاق است. و آن بهشتی که به واسطه کرائم اخلاقی به انسان اعطا شود، که بهشت صفات است، هیچ طرف نسبت نیست با بهشتی که جسمانی اعمالی است، و در آن از جمیع نعم و لذات جسمانی اعظم و احسن آن موجود است، چنانچه ظلمتها و وحشتهایی که در اثر اعمال سیئه برای انسان حاصل شود بالاتر از هر عذاب الیمی است. و انسان تا در این عالم است می‌تواند خود را از این ظلمت نجات دهد و به آن انوار برساند (امام خمینی ۱۳۸۳: ۵۱۱).

اهتمام امام بر تزکیه نفس و آراسته نمودن خود و دیگران به حلیه محاسن و مکارم اخلاقی در همه آثار ارزنده ایشان مشهود است. از نیکمرد با فضیلتی چون او که زبان امثال من یارای وصف خصال و سجایای او را ندارد، امری طبیعی و بدیعی است. لذا از زبان مرحوم پدرم چنین عرضه می‌دارم:

اوست روح الله، آری زان که خلقی بی شمار از دم قدسش مسجود همه دنیاستی
 او قفس را در گشوده، کز قفس آیی برون تو بدین خود را فریبی کاین قفس زیبستی
 امام خمینی در عین امیدواری به رحمت و اسعه پروردگار و مد نظر داشتن آیه کریمه «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (زمر: ۵۳) زدودن حجاب از فطرت الهی را شرط عروج به حریم کبریا و صعود به جوار دوست و ورود به ضیافت الله با قدم خود می‌داند، و با زبان عرفان و کلامی برخاسته از جان، چنان خالصانه به نفس خویش نهیب می‌زند که در گوش جان و دل پند نیوشان مشتاق، خوش می‌نشینند و آنان را به خود می‌آورد و به اندیشه وا می‌دارد:

به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان خبری
 نیست جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و

حقایق فلسفی، طالب را که به فطرت الله مفسور است از مقصد باز داشته و در حجاب اکبر فرو برده. اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست باز داشت، نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آنها که خود داستان غم انگیز دارد (امام خمینی ۱۳۷۳: ۱۱).

ایشان گاه مخاطب معلوم را در نظر دارند و حتی به نامش می خوانند، و نصایح پدرانه هم می گویند، ولی هر خواننده مشتاقی از آن بهره مند می گردد، بی شک می توان اذعان کرد فطرت های پاک هم سنخ و هم سخن هستند و گویی از یک مشرب سیراب می شوند. غیر از اشعار امام که طبعاً ترجمان دل پر نور ایشان است، نامه های عرفانی از این قبیل شمرده می شود. خطاب دخترم! یا پسر! منحصر و محدود به یک تن نیست، خطاب به همگان است چون مناسب فطرت بشر است:

و تو ای دخترم مغرور به رحمت مباش که غفلت از دوست کنی و مأیوس
مباش که خسراللتیا والآخره شوی (امام خمینی ۱۳۷۳: ۱۳).
پسر! چه خوب است به خود تلقین کنی و به باور خود بیاوری یک واقعیت
را که مدح ملاحان و ثنای ثناجویان چه بسا که انسان را به هلاکت برساند و
از تهذیب دور و دورتر سازد (امام خمینی ۱۳۶۹: ۳۱).

ایشان به مناسبت حال از قرآن کریم یا از احادیث یا از ادعیه نکاتی اخلاقی و دقایقی عرفانی می آورد. آنچه در بخش اعظم آثار حضرت امام جلب نظر می کند، کوشش ایشان در بیدار کردن «وجدان» مخاطب است، محاسبه نفس، تصفیه باطن، زدودن زنگار غفلت، نفاق، دورویی، شرک و کفر از آینه دل از جمله نصایح پدرانه و مشتاقانه ایشان است. تعبیر و تفسیر دقیق و لطیفی که از «امانت الهی» به عنوان فطرت، و نیز وصف فطرت به «نور» و اراده «ایمان» از آن، هریک نیازمند بحثی مستوفا است، در عبارت گزیده ذیل هم به نور فطرت که به صورت «امانت الهی» در دل انسان تعبیه شده، اشاره فرموده و هم از استعداد دریافت انوار الهی برای قلب بی آرایش و پاک سخن می گوید:

ای عزیز، بیدار شو و غفلت و مستی را از خود دور کن، و در میزان عقل
بسنج اعمال خود را قبل از آنکه در آن عالم میزان کنند، و حساب خود را
بکش قبل از آنکه از تو حساب کشند. و آینه دل را از شرک و نفاق و

دورویی پاک کن، و نگذار زنگار شرک و کفر او را طوری بگیرد که به آتش های آن عالم پاک نگرده، نگذار نور فطرت مبدل به ظلمت کفر شود، نگذار «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» ضایع گردد. این قدر خیانت مکن بر این امانت الهی! پاک کن آینه قلب را تا نور جمال حق در او جلوه کند (امام خمینی ۱۳۸۳: ۴۱-۴۲).

منابع

- امام خمینی، سید روح الله. (۱۳۷۳) *باده عشق*، (اشعار عارفانه حضرت امام خمینی ^(قدس سره) و نامه ای عرفانی از آن عزیز به خانم فاطمه طباطبایی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ^(ره)، چاپ سوم.
- (۱۳۸۳) *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ^(ره)، چاپ و نشر عروج، چاپ بیست و نهم.
- (۱۳۸۱) *مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة*، مقدمه سید جلال آشتیانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ^(ره)، چاپ چهارم.
- (۱۳۶۹) *نقطه عطف*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ^(ره).
- خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۴۲) *برهان قاطع*، تصحیح دکتر محمد معین، انتشارات ابن سینا.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۴۳) *لغت نامه دهخدا*، مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- شرتونی، سعید. (۱۸۸۹) *اقترب الموارد*. بیروت.
- صفی علیشاه، میرزا حسن. (بی تا) *تفسیر صفی*، تهران: انتشارات ارتش دولت.
- علامه طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۶) *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات رجا.
- غزالی، محمد بن محمد. *کیمیای سعادت*.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۱ ق) *الکافی*، تهران: انتشارات اسلامیه.
- معلوف، لوئیس. (۱۹۷۳) *المنجد*، بیروت.
- معین، محمد. (۱۳۵۳) *فرهنگ فارسی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- کاشانی، ملافتح الله. *منهج الصادقین*.
- میبیدی، رشید الدین. (۱۳۶۱) *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- هاشمی، سید احمد. (۱۳۶۷) *جواهر الادب فی ادبیات و انشاء لغة العرب*، قاهره: مطبعة حجازی.
- وجدی، محمد فرید. (۱۹۲۱) *دائرة المعارف قرن*، قاهره: وزارت معارف و دانشگاه الازهر.